

متن پرسش

با سلام حالتون خوبه حاج آقا؟ سوالم اینه که کدام وجه اسلام ایمان انسان را بیشتر تقویت می‌کند؟ مثلا اگر به وجه تاریخی اسلام که در کتب شیعه و سنی آمده اولا نمی‌توان به طور کامل به صحت آن اعتماد کرد، ثانيا اینکه ما از نظر حضوری خودمان را نسبت به آن تواریخ غایب می‌دانیم فقط در حد اطلاعات اسلامی متوقف می‌شویم. وقتی من مباحث معرفت‌النفسی و بقیه مباحث فلسفی تان رومطالعه می‌کنم تلاش شما اشاره به یک علم حضوری در آن حس می‌شود ولی باز حقیقت اسلام در آن پیدا نیست!! آن روایتی که در زمان انتخابات آقای احمدی نژاد در مورد پیامبراسلام کلنگی را بر سنگی زدند و فرمودند رم فتح شد را که شما گفتید و مباحثی از این قبیل، بالاخره ما تکلیفمون در این عالم چیه؟ شما می‌گید بندگی، خب شریعت راه بندگی هستش و شیطان دشمن این شریعت و راه هستش، درسته؟ شما از باب علمی و معرفتی به عالم بزرگ دین نظر می‌کنید ولی در عمل انسان را به اعتقاد نمی‌رسونید البته به نظر من حقیر! از باب اینکه گفته میشه دوست تو کسی هست که از تو انتقاد میکنه انتقاد می‌کنم. حاج آقا دین سیاسی خوبه یا سیاست دینی؟ خدا رحمت کند شهید سلیمانی که با شهادتش قلوب انسانهایی که تشنه حقیقت بودند رو سیراب کرد ولی ما آیت الله جوادی هم داریم، چرا مردمی که درشهادت سردار دلها گریستند پای منبر آیت الله جوادی نمی‌شینند؟ حلقه مفقوده ی این ماجرا چیست؟ آیا فلسفه نمی‌تواند در کوچه و بازار بیاید؟ آیا می‌شود مثل اوایل انقلاب و جنگ که نقل مجلس زن و مرد دعا بود وقرآن و گریه، زمانی بیاد که پیر و جوان، زن و مرد همه دنبال این باشند که بگویند ملاصدرا چنین گفت و ابن سینا چنان؟! وآنقدر زمینه مستعد باشد که هم قلوب مردم وهم عقل هایشان در جستجوی حقیقت باشند تا اینکه آب کم جو تشنگی آور به دست / تا که جوشد آبت از بالا و پست. آری جوینده یابنه است. ممنون

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: حقیقت دین که انس با خداوند است از طریق سخن خداوند که همان قرآن می‌باشد و سیره رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» که نمونه عینی انسان کامل است، شکل می‌گیرد. آری! مباحث فلسفی پشتوانه عقلی آموزه‌های دینی می‌توانند باشند ولی همان‌طور که عرض شد حقیقت دین در جای دیگر است و فطرت ما نیز با حقیقت دین آرام می‌شود. امثال حاج قاسم سلیمانی، نمادی از همان دینی است که سیاستش هم دینی است. عمده آن است که متوجه خطاب شهید حاج قاسم شویم، خطاب به آنانی که می‌رفتند تا در نیمروز انقلاب اسلامی به خواب روند، گفت:

هان ای روان‌های آزاده! آزادگی را! گویا زمانی است به تماشای ترفندهای جادوگران مشغول شده‌اید و نمی‌توانید چیزی باشید بیش از آن که هستید. گویا جادوگران امید را، این واقعی‌ترین روح در بستر تاریخ توحیدی انقلاب اسلامی را، از شما ربوده‌اند. ولی چشم‌های شما گواهی می‌دهد هنوز به دنبال چیزی هستید بیش از آن که هستید و اگر هوسی هست برای بدترین و خطرناک‌ترین نوع زندگی، که عبور از انقلاب اسلامی است، هرچند در سجده‌گاه باشید، شهادت من گواهی داد که شما، جادوگران را که تلاش دارند امید را از شما بربایند، دشمن می‌دارید و شما نه آن چیزی هستید که در ورطه حيله‌های جادوگران گرفتارید، ورطه‌ای که می‌خواهد شما را به بیراهه‌ها بکشاند و این در مورد شما ناشدنی است، زیرا از ترس، عبور کرده‌اید و درون ترس است که فضیلت‌ها فرو می‌ریزد و دلیری را از ما می‌ستاند و شما با حضور در انقلاب اسلامی خطر کردید و دلیری را که اصل تمامی تاریخ انسان است، تجربه نمودید. دلیری لطیفی که شجاعت را با دلسوزی همراه می‌کند و انسان می‌تواند در آن نوع دلیری، دشمنانش را نیز دوست بدارد. آیا ما به آینده‌ای که شرایط ظهور آخرین انسان است، فکر کرده‌ایم که شیطان ما نیز به دست ما مسلمان شود؟ به همان معنایی که رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» فرمودند: شیطان من به دست من مسلمان شد. این چه آینده‌ای است و این چه امیدی است؟ آیا حاج قاسم نمادی از این آخرین انسان نبود؟

موفق باشید